

تذکره مبتکران

بخامه آقای سید علی اکبر برقی قمی

خطیب در تاریخ بنیاد گوید: ازهری مرا گفت ابو عبدالله مرزبانی بر طریقت معتزله میرفت و کتابی در اخبار معتزله پرداخت و من از وی حدیث نشنیدم لیکن اجازت روایت تمامت حدیثش را از او گرفتم و ثقه نبود و نیز ازهری مرا گفت که ابو عبید الله بن کاتب مرزبانی را بزشتی یاد میکرد و میگفت بر کاری از او وقوف یافتم که دانستم دروغگو است.

نگارنده گوید مرزبانی در اخبار معتزله کتابی پرداخت بلکه در اخبار متکلمین کتابی تألیف کرد و بر فرض که در اخبار معتزله کتابی پرداخته باشد دلیل نمیشود که خود مسلک معتزله را داشته است بنا بر این ازهری را بر اعتزال مرزبانی دلیلی نیست و اما سخن ازهری که مرزبانی ثقه نبود و گفتار ابو عبید الله بن کاتب که بر کاری از او وقوف یافتم که دانستم دروغگو است سختی است بدون گواه و چه بهتر که سخن خطیب را در رد آنان بیاورم.

خطیب در پایان نقل ازهری گوید مرزبانی نزد ما بدروغگوئی زبانزد نیست و بیشتر چیزی که بر او عیب گرفتند مذهب او است و هم روایتی که از شیوخ اجازه نقل کرده است بدون آنکه بیان اجازت کند و محمد بن ابوالفوارس گوید مرزبانی با اجازت قائل بود و در او میلی باعتزال و تشیع بود و عتیقی گوید مذهبش تشیع و اعتزال بود و در حدیث ثقه بود.

باری مرزبانی در ماه جمادی الاخره از سال ۲۹۶ و یا ۲۹۷ از مادر زاد و در شب جمعه ۱۰ شوال از سال ۳۸۴ و یا ۳۷۸ از دنیا رفت و ابو بکر خوارزمی بر او نماز خواند و در خانه خود بیفداد مدفون گردید.

مرزبانی مؤلفات بسیار پرداخت از جمله کتاب **اخبار الشعراء** و در این کتاب شاعران مشهور و گزیده اشعار و نسبها و زمانهایشان را ذکر کرده است و اول ایشان بشار بن برد و آخر ایشان ابن المعتز است و کتاب المفید در پنجهزار ورق و کتاب الازمنه و کتاب الموفق بیش از پنجهزار ورق و کتاب شعر حاتم و کتاب اخبار عبدالصمد ابن الممدل و کتاب الهدایا و کتاب الزهد و الزهاد و کتاب ذم الحجاب و کتاب الدعاء و کتاب التهانئ و کتاب المحتضرن و کتاب الریاض و کتاب المرانی

و کتاب تلخیص العقول و کتاب الشعر و کتاب اشعار الخلفاء و کتاب المزخرف و کتاب العدیج و کتاب التسلیم و الزیارة و کتاب المنیر و کتاب المشرف و کتاب العبادة و کتاب اخبار ابي عبدالله محمد بن حمزة العلوی و کتاب المستطرف و کتاب اخبار ملوک کنده و کتاب اخبار ابن تمام و کتاب الوثائق و کتاب المغازی و کتاب المعجم در تراجم شعرا بترتیب حروف تهجی از حرف الف تا یاء و شامل ترجمه پنجهزار شاعر و کتاب الاوائل و کتاب الموبخ و کتاب المرشد و کتاب المقیس و کتاب اخبار ابي حنیفه العممان بن ثابت و کتاب اخبار شعبة بن الحجاج و کتاب اشعار النساء و کتاب اشار الجن و کتاب المفصل فی الیابان و الفصاحة و کتاب الثیاب و الشیب و کتاب المتوج در عدل و حسن سیرت و کتاب الفرخ و کتاب اخبار ابي مسلم صاحب الدعوة و کتاب اخبار الاولاد و الزوجات و الامل و کتاب ذم الدنيا و کتاب اخبار البرامکه و کتاب الانوار و الثمار و کتاب نسخ اليهود الی القضاة

ابن الندیم در فهرست کتب نامبرده را با قید تعیین اوراق بیشتر آنها در ترجمه مرزبانى ذکر کرده است و نزدیک بهل و دوهزار ورق میباشد بنابر این اگر در عبارات یاقمى و ابن خلکان و دیگران مرزبانى بکثرت تصانیف موصوف باشد جای شگفتى نیست .

مؤلف روضات الجنات از تاریخ ابن شهر آشوب کتابى بنام منازل من القرآن فى علی از مرزبانى دانسته است و هم گوید شریف مرتضى در غرر و درر و شریف رضى در مجازات الحدیث از او روایت کرده اند .

مرزبانى در ماه جمادى الاخره از سال ۲۹۷ متولد گردید و در روز جمعه دوم ماه شوال از سال ۳۷۸ از دنیا بر رفت و خطیب در تاریخ بغداد و ابن خلکان وفات او را در سال ۳۹۴ نوشته اند و ابن خلکان این سال را درست تر دانسته است لکن ابن الندیم سال پیشین را تعیین کرده و چون معاصر با مرزبانىست گفتارش بصواب نزدیکتر است .

انتشار علم معانى و بیان و اهمیت

از آن پس که مسائل این علم از خطبه های شیوا و اشعار رسا استنباط گردید و در کتابى جداگانه پرداخته گشت نواع و نامورانى تهنید و تکمیل آن پرداختند و محمد بن احمد وزیر متولى دیوان انشاء مصر کتاب تنقیح البلاغه را در آن تصنیف کرد و در سال ۲۳۴ در گذشت و شیخ عبدالقاهر جرجانى کتاب دلائل الاعجاز تصنیف

کرد و محمود بن عمر خوارزمی معروف بزمخشری متوفی ۳۳۵ هجری کتاب کشف را در تفسیر قرآن مجید بیرون داد و باعجاز قرآن و بلاغت آن بسیار اشارت کرد و مسائل علم معانی و بیانرا در فن تفسیر وارد کرد و ابو یعقوب یوسف بن ابوبکر خوارزمی معروف به **سکاک** قسم سوم از کتاب مفتاح العلوم را آن فن اختصاص داد و در سال ۶۲۶ درگذشت. محقق بحرانی معروف بان میثم متوفی ۶۷۹ کتاب تجرید البلاغه تصنیف کرد و فاضل سیوری مقداد بن عبدالله آنرا شرح کرد و بنام تجرید البلاغه شرح تجرید البلاغه و شیخ حسام الدین مؤذنی مفتاح العلوم را شرح کرد و از شرح آن در سال ۷۴۲ در جرجانیه خوارزم فراغت یافت و شیخ عمادالدین یحیی بن احمد کاشی نیز شرحی بر مفتاح العلوم نوشت و محمد بن محمد رازی ابوجعفر بیلهی که از فرزندان ابن بابویه قمی است و متوفی ۷۶۹ شرحی بر مفتاح العلوم نوشت و محمد بن عبد الرحمن قزوینی معروف به خطیب دمشق متوفی ۷۳۹ مفتاح العلوم را تهذیب و مختصر کرد و آنرا تلخیص المفتاح نام نهاد و سعدالدین مسعود بن عمر هروی معروف به **تفتازانی** آنرا دو شرح کرد مختصر و مطول و شرح مطول آن جزو کتب درسی گردید و بارها در ایران و دیگر بلاد اسلام بچاپ رسید و این شرح جای تمام کتب درسی را در آن فن گرفت و بسیاری از دانشمندان بر آن تعلیقه و حاشیه نوشتند و تفتازانی در سال ۷۹۴ از دنیا رفت.

و باید دانست که این علم در میان فنون ادبیت بسیار شیرین و دلپذیر افتاده است چندانکه خوانندگان در هنگام تدریس آن بشاط اندرند و در انبساط شبانه روز را بسر برند بحکم اینکه صرف و نحو در بناهای الفاظ و اعراب پایان کلمه ها و بعبارت دیگر در ترکیب کلمات بکار میروند ولی علم معانی و بیان از شأن چنان ترکیب گفتگو میدارند و به بحث در پیرامون آن میپردازند مانند اینکه کلماتی که با مقام شکرگزاری مفاصبت در مقام شکایت پردازای نیابت آنها را بکار بردن و بر این قیاس است نهانی و تمازی و جد و هزل و حقیقت علم معانی اینست که از احوال الفاظی که با مقتضای حال مطابق است بحث میدارد و مقصود از مقتضای حال اینست که اگر مقام اقتضای تأکید دارد سخن را مؤکد آرند و اگر اقتضای حذف محذوف آرند و اگر مقتضای ذکر مذکور دارند و مقامات کلام مختلف باشد زیرا مقام تعریف غیر از مقام تنکیر است و مقام اطلاق غیر از تعقید و مقام حذف غیر از ذکر و مقام تقدیم غیر از تأخیر بر ارباب این علم کلام را بحقیقی و مجازی

قسمت بندند و حقیقی مانند اسب در حیوان مقدرس و این را مدار علم معانی گیرند و مجازی مانند اسب در مرد دلیر و این را مدار علم بیان گیرند و گویند کلام یا خیر است و یا انشاء و در خبر احتمال صدق و کذب برود و در هر دو حقیقت و مجاز جایز باشد و ابواب علم معانی را در هشت باب منحصر دانسته اند .

اول اسناد خبری

دوم احوال مستدلیه سوم احوال مسند چهارم احوال متعلقات فعل پنجم قصر ششم انشاء هفتم فصل و وصل و این باب باریکترین ابواب معانی است چندانکه بعضی بر آنند که بلاغت همان دانستن فصل و وصل است هشتم ایجاز و اطناب و مساوات و حقیقت علم بیان اینست که يك معنی بچندین طریق مختلف ایراد گردد چندانکه هر طریق در دلالت کردن بر مقصود واضح باشد و مبادی این علم اقسام دلالاتند از وضعیه و عقلیه لکن دلالت وضعیه را اعتبار نکنند زیرا اختلافی در دلالت وضعیه نیست و تنها از وضعیه دلالت تضمن و التزام را بکار برند و لوازم لفظ موضوع را یا مجاز شمرند در صورتیکه قریبه با آن مذکور باشد و یا کنایه در صورتیکه قریبه با آن نباشد و مجاز یا استعاره باشد اگر ادوات تشبیه در آن مذکور نباشد و یا تشبیه اگر مذکور باشد و یا هر سل و ارباب این فن گویند مجاز از حقیقت رساتر باشد و کنایه از تصریح بلیغتر زیرا در مجاز و کنایه انتقال از ملزوم بلازم بود و مانند آن باشد که کسی باینه و گواه دعوی کند و نیز گویند استعاره از تشبیه بلیغتر باشد زیرا استعاره قسمی از مجاز بود و تشبیه قسمی از حقیقت با تصرفی در آن و علم بیان را در سه نوع حصر کرده اند اول تشبیه دوم استعاره سوم کنایه و نیز فصاحت که در فارسی بمعنی شیوائست در الفاظ بکار برند و بلاغت را که بمعنی رسائست در معنی و گویند لفظ شیوا و معنی رسا و نیز گویند فصاحت و وصف کلمه و کلام و متکلم تواند بود لکن بلاغت تنها وصف کلام و متکلم باشد .

عبد الحمید کاتب معروف گوید بلاغت آنستکه خواص آنرا پسندند و عوام آنرا بفهمند **احمد بن یوسف** کاتب حکایت کند که روزی بر مأمون درآمد و در دستش نامه بدیدم که در آن بسیار مینگریست و مرا گفت ترا مینگرم که در کار من اندیشه میکنی گفتم آری خداوند ترا از مکاره حفظ فرماید گفت مگرمهی نیست لکن کلامی را خواندم که نظیر سخنی است که از هرون الرشید در معنی بلاغت شنیدم که میگفت بلاغت آنست که از اطالت دور و بمعنی مقصود نزدیک باشد و لفظ اندک بر معنی تواند دلالت کند و مرا گمان آن بود که بر این معنی کسی توانا نیست تا آنگاه که این نامه را

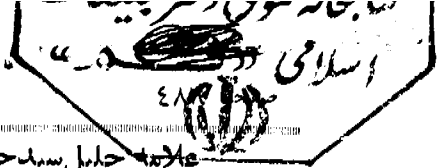
بخواندم و نامه را نزد من افکند و گفت این نامه عمرو بن مسعود است که بمن نوشته است من آنرا خواندم بدین مضمون (کتابی الی امیرالمؤمنین ومن قبلی من قواده و سائر اجناده فی الانقیاد و الطاعة علی احسن ما تكون علیه طاعة جید تاخرت ارزاقهم و انقیاد کفایت تراخت عطباتهم و اخذت لذلك احوالهم و التات معه ادرهم (۱) آنگاه گفت از آنجا که نامه را نیکو پسندیدم فرمان دادم عطای لشکریانش را برای مدت هفت ماه بپردازند و نویسنده نامه را بمقامی که در خور او است فرود آرند .

الشبهی در کتاب المستطرف فی کل فن مستطرف گوید : مأمون از یحیی بن اکثم چیزی پرسید یحیی گفت لاواید الله امیرالمؤمنین یعنی نه و خداوند امیرالمؤمنین را مؤید بدارد مأمون گفت چه اندازه این واو نیکو افتاد و ظریف و صاحب بی عباد همی میگفت که این واو از واو صدغ نیکوتر باشد .
باری سخن در این باره بسیار است و چون از حوصله این کتاب بیرونست چه بهتر که کوتاه کنم .

مبتکر علم بدیع

نخستین کسی که علم بدیع را ابتکار کرد و در آن فن کتاب پرداخت ابو العباس عبدالله بن المعز بن المتوکل بن المعتصم عباسی مشهور **بابن المعز** بود دانشمند گرانمایه سید علیخان شیرازی در دیباجه کتاب انوارالربیع گوید اول کسی که علم بدیعرا اختراع کرد عبدالله بن معز عباسی است که از بدایع اهتکار بنیان آن علم نهاد و آن را بدیع نام داد چنانکه خود در دیباجه کتاب نوشت که کسی فنون بدیعرا پیش از من گرد نکرد و هیچ مؤلفی بر تألیف آن بر من پیشی نگرفت و در سال ۲۷۴ بتألیف آن پرداختم و هر آنکس که خواهد از ما پیروی نماید و بر این مقدار که ما گرد کردیم اقتضار کند و هر آنکس که خواهد بر این محاسن و یا غیر آن چیزی بیفزاید و رایی و رای ما دارد اختیار باوست .

(۱) یعنی این نامه ایست ازمن و سران سپاه و لشکریان بامیرالمؤمنین که در اطاعت و فرمانبرداری نیکوتر از اطاعت سپاهیان باشند که ارزاق آنان بدیر کشیده و در عطاهایشان سستی بکار رفته و احوالشان بدان سبب مختل گردیده و امورشان بهم در پیچیده است .



علامه حایل سیدحسین صدرالدین در کتاب الشیعه و فتون الاسلام گوید اول کسیکه علم بدیع را بشکافت ابن هرم ابراهیم علی بن سلمه بن هرم (۱) شاعر اهل بیت بود و اول کسی که در آن علم کتاب پرداخت دو تن معاصرند که دانسته بیست کدام یک در تصنیف بر آن دیگر پیش است و آن دو تن قدامه بن جعفر کاتب (۲) و عبدالله بن المعتز میباشند .

صفی الدین حلی در دیباچه شرح بدیهیه گوید آنرا که ابن معتز گرد آورد هدفه نوع بود و معاصر او قدامه ابن جعفر کاتب بیست نوع گرد کرد و در هفت نوع با این معتز یکراه سپرد و در سیزده نوع دیگر متفرد است و از مجموع آنها سی نوع کامل گردید و از آن پس به پیروی آنان دانشمندان بر آن بیفزودند و قدامه بن جعفر بر مذهب تشیع مزبست و تقدالشع معروف بنقد قدامه از اوست بنا بر این ابن معتز را در آن فن تقدمی نباشد و آنرا که در دیباچه کتاب خود گوید که در اینفن کسی بر من پیشی نگرفت صحت آنرا نیافتم .

(۱) خطیب در تاریخ بغداد ابن هرمه را نیک ستوده و بر شعرش اعتبار و وزن بزرگ گذارده و از اصمعی نقل کرده است که شعر باین هرمه ختم گردید و محمد بن داود جراح ابن هرمه را بر شار و ابو نواس و غیر ایشان مقدم میداشت و گوید وی دولت اموی و عباسی را ادراک کرد و از کسانست که مشهور به پیوستگی بطالیین است و آنگاه داستان او را با منصور خلیفه عباسی بتفصیل ذکر کرده است باری ابن هرمه در دولت اموی و عباسی بتشیع شهره بود با این وصف در نزد خلفا مکرم میزیست و جوایز فراوان از ایشان میسند .

(۲) ابن الدیم در فهرست گوید قدامه بن جعفر بن قدامه نصرانی بود و بر دست المکتفی باقیه مسلمانی گرفت و قدامه یکی از بلغان و نصیحان و فلاسفه فضلا است و از کسانست که در علم منطق بدو اشارت کنند و پدرش جعفر مردی بی دانش و بی اندیشه بود و قدامه کتابها پرداخت از جمله کتاب الخراج هشت منزل و منزل نهم نیز بر آن بیفزود و کتاب نقدالشعر و کتاب صابون الغم و کتاب صرف الهم و کتاب جلاء الحزن و کتاب دریاق الفکر فیما عاب به ابا تمام و کتاب السیاسه و کتاب الرد علی ابن المعتز و کتاب حشوحشاء الجلیس و کتاب رسالته فی ابی علی بن مقله و یعرف بالنجم الثاقب و کتاب صناعة الجدل و کتاب نزهه القلوب و زاد المسافر .

نگارنده گوید از کلام این معتر در دیاچه کتاب خود نیز اینمعنی دانسته گردد زیرا از آن پس که گوید پیش از من کسی فنون بدیع را جمع نکرد و تألیف آن پرداخت گوید آنکس که از ما خواهد پیروی کردن پیروی نماید و آنکس که پیروی ما نجوید و رایی جز رای ما دارد اختیار با اوست و این سخن میرساند که این معتر حریفی در پیش رو داشته و از آن پس که از موافقت او نومید گردیده اختیار را با رای او وا گذاشته است و باندیشه بن قدامة این جعفر با آنکه بیست نوع از انواع بدیعا استنباط کرد کتاب در آن پرداخت و این معتر در تألیف علم بدیع بر وی پیشی گرفت و رای علامه جلیل مؤلف کتاب الفیحة و فنون لاسلام بسیار استوار است که نتوان تقدم هریک را بر دیگری در ابتکار بدیع دانست ولی اینرا میدانم که تألیف این معتر بر تمامت کتبی که در اینعلم پرداخته اند پیش است اکنون بترجمت این معتر باید پرداختن .

ابن خلکان گوید این معتر ادیبی بلیغ بود و شاعری مطبوع و توانای بر نظم چندانکه الفاظش روان و قریحش نیکو و ابداع معانی نیکو میکرد و بادانشندان و ادیبان آمیزش داشت و از زمره ایشان بشمار میرفت .

ابن الندیم در فهرست گوید این معتر آنک فصیحان اعراب (اعراب بادیه نشینان و صحرا مسکنانند) میکرد و از ایشان فرا میگرفت و دانشندان از نجوین و اخبارین را دیدار میکرد و بسیار شنید و فراوان روایت کرد و مشهور تر است از اینکه تاریخش استقصا گردد .

ابن خلکان گوید این معتر سیاه چرده و گندمگون بود و چهره نیکو (۱) داشت و ریش را بسواد خضاب میکرد و در باره از جمایع دیدم که این معتری می گفت که چهار تن از شاعرانند که اشعارشان زبانزد است و کردارشان برخلاف گفتارشان باشد نخست ابو العتاهیه (۲) که شعرش بزهده مشهور است و خود مردی ملحد بود دوم ابونواس که شعرش در لواط با مردان است و خود از بوزینه زنا کار تر بود

(۱) چهره نیکو ترجمه مستون الوجه است هر چند در معنی باریک صورت و دراز بینی نیز بکار رفته است لکن چون آنرا در این معتر یقین نمیدانم معنی بهتر آنرا آوردم .

(۲) عتاهیه بر وزن علانیه

سوم ابو حکیمه کاتب که شعرش در یادگامنی و یادردم مجامعت (۱) بود و خود از بزرگ
بیشتر جماع میکرد چهارم محمد بن حازم که شعرش در قناعت پیشگی بود و خود
از سگ حریص تر بود.

نگارنده گوید سخن ابن معقر بیرون از مبالغه نیست و ابن خلکان در خصوص محمد
ابن حازم حکایتی آورده است که برقاعت پیشگی و صبر و تحمل او بر شاداند دلالت
میکند و اگر ایم اطاعت نبود در پیرامون آن بگفتگو می پرداختم.

در نامه دانشوران است که صلاح الدین کتبی در کتاب فوات الوفيات گوید
ابن معقر در شهبان سال دویست و چهل و نه هجری ولادت یافت علوم ادبیه و قواعد
عریبه از معلم و مؤدب خویش احمد بن سعید دمشقی و ابوالعباس مبرد و ابوالعباس
تغلب ایاموخت و در تقریض شعر و ترسیل نثر نادره روزگار خود شد و چندان
از بحر فکرت لالی تابناک بر آورده و جواهر آبدار از خزانه خاطر برشته نظم کشیده
که اشعارش در هر محفل مذکور آید و بواسطه لطافت و مزیای و خصوصیات چندی
که از حیث لفظ و معنی بکار برده خنک خیالش از میدان نظم سابقین قاصر نیاید
و از طرز اسلوب ایشان خارج ننماید بلکه بعضی ادبا ویرا از فصیحی جاهلین
و مختصر مبین و اسلایین برتر دانند چه خاطر ایشان جز بذکر دیار مخروبه و
بودی بی آب و علف انس نگرفته و جز در وصف ناقه و جمال و آهرو حمل و مانند آنها
سخن نموده اند و بغیر از الفاظ و حشیه و معانی درهم شمردی نسروده اند و هیچگاه بزمی
بوجود ندما و شمع روی شاهمان رعنا تشکیل نداده اند و محفلی بفرش و بساطهای فاخره
و آلات و اوانی مختاره نیاراسته اند و از انواع ریاحین مشام جان معطر نساخته و
باقسام ازهار دیده خویش روشن ننموده و از اجناس الحان گوش هرشان التذاذ
نیافته **بلجمله** ویرا در صنعت موسیقی مهارت تمام بود وقتی در آن فن رساله بنگاشت
و بجانب عیبدالله بن عبدالله بن طاهر اتفاق داشت عیبدالله در جواب آن رساله ابن معقر
که در صنعت موسیقی و حرفت الحان نگاشته بود پس از ستایش بسیار چنین گوید رساله
تو چنان مرا بخاطر آورد که طلاق لسان و فصاحت زبان جد بزرگوارت عباس بن
عبدالمطلب بچندین جزء منقسم گشته نصفی از تمامت آن اجزا بشخص تو اختصاص
یافته خدایت عزیز دارد و نصف دیگر میان ابوجعفر منصور و عبدالله مأمون تقسیم
شده اگر این رساله با ابراهیم بن مهدی عباسی و ابراهیم موصلی و پسر وی اسحق

(۱) عبارت من العفه و عبارت حاشیه العفه از عین بود و بهر دو معنی ذکر کردم.

موصلی مقابل و مواجهه گشتی درحالتی که ایشان در مجلسی بگرد یکدیگر مجتمع میبوند نخست ناظرین مبهوت و متحیر و ناطقین کتک و لال میمانند و بر مزیت سبق و برهان صدق تو اقرار مینمودند سپس کلمات آبدارت ایشان را فارق حق از باطل و ممیز صواب از خطا باشد بخدا سوگند که در هیچ فنی از فنون اقدام نمودی جز آنکه در میدان دانش از تمامت امثال و اقران خویش مانند اسب خوب نجیب تقدم گرفتی و بر روی ایشان غبار پاشیدی مانند اسبان عزیز خداوند شرافت را بقاء تو باقی دارد و بزندگانی ادب زنده ماند و بطول عمر تو خدا جمال دنیا و اهل آنرا جمیل سازد انتهی

فرید وجدی در دائرة المعارف گوید این معروض علم بدیع بود و شعرش در نهایت رقست و به تشبیهاتی که بحد انقیاد رسد مشهور و این ابیات از او است .

و انی لمعدور علی طول جها	لان لها و جهاید علی عذری
اذا ما بدت والبدر لیلۃ تمۃ	رأیت لها فضلا مبینا علی البدر
و تهتر من تحت الثیاب کانهما	قضیب من الریحان فی الورق الخضیر
ابی الله الا ان موت صبا یۃ	ساحرة العینین طیبۃ النثر

مورخ شهر **مسعودی** در مروج الذهب این معجزه را چنان ستوده که در عبارات این خطبگان گذشت و آنگاه چندین قطعه از اشعار ویرا مذکور داشته است از جمله این دو شعر را در شکیب برآزار حسودان .

اصیر علی حسد الحسود	فان صیرک قاتله
فالنار تا کتل نفسها	(۲) ان لم تجد ما تا کله

(۱) یعنی من بردستی طولانی مشوقه معذوم زیرا طلعتی دارد که بر قدر من دلیل است وقتی که چهره بگشاید و ماه در شب تمام باشد بینم که صورت او آشکارا بر ماه فضیلت دارد و حرکت میکند و از زیر جامه ها چنان مینماید که شاخه گل در میان برگ سبز در حرکت است خدا نخواستہ است جز اینکه با درد عشق جادوچشمان و خوشبو بعیرم .

(۲) بر حسد حسود شکب کن چه شکب تو کشنده اوست و آتش هرگاه چیزی نیابد که آنرا بخورد خود را میخورد .

گویند این معتر شراب نوشیدی و هم از اشعاریکه در وصف خمر نظم کرده است گواه توان گرفتن از جمله این ابیات است .

خلیلی قد طاب الشراب المورد وقد عدت بعد النسك والموادحمد
فہات عقارا فی قمیص زجاجة ککیا قوتہ فی درة توفقد
وقتی من نار الجحیم بنفسها (۲) و ذلك من احسانها لیس یجحد
من ازنگارش و ترجمه بیت آخرین این معتر بلزیدم و شگفت که این معتر از سرودن
آن نلرزد آری از باده گسار توقع نمیتوان داشت و اثر شوم باده گساری بالاخره جز
آن نباشد **راغب اصفهانی** در محاضرات گوید این معتر جز در شب باده نمیتوشید و
همیگفت که شرب شب نافع تر است چه در شب خبریکه مانع مستی و سر خوشی باشد
نیست که لذت آنرا ببرد ولی در روز زیان آن بسیار و موانع آن زیاد است .

توان گفتن که اثر همان باده گسارها بود که همواره از ذریه طیبہ علوی روی
میگردانید و بدشمنی ایشان میگردانید تا آنجا که خود بر اعقاب پیبر مفاخره مینمود
و در قصیده که مطلعش اینست .

الامن لعین و تسکابها تشکی القذاة و تنکابها

در مفاخرت راه مبالغت پیموده و از گواہ گوئی دریغ نگفته است و صفی الدین
حلی متوفی ۷۵۰ ویرا بقصیده بهمان وزن و قافیت جواب گفته و مطلعش اینست .

الاقبل لشر عباد الاله و طاغی قریش و کذابها

و از آنجا که ایراد کردن آن دو قصیده در حوصله کتاب ما ننگجد از نوشتن آنها
صرف نظر نمودم و نیز قصیده دیگری در مفاخرت دودمان عباس بر دودمان ابوطالب
نظم کرده که این بیت از آنست .

(۲) ای دو دوست من شراب گلگون پاکیزه است و من پس از پارسائی بیاده
گساری برگشتم و برگشتم ستوده است پس بیار باده را در میان پیراهن آبدگینه
همچون یاقوتی که در میان در بدرخشد و آن باده خود مرا از آتش جهنم نگاه میدارد
و این کار از احسان باده قیایل انکار نیست .

ابی الله الاما ترون فما لکم
غضابا علی الاقدار یا آل طالب
و قاضی تفویضی ویرا بقصیده جواب گفت که این بیت از آنست .
و جتیم مع الاولاد تبغون ارثه
فابعد محجوب باحجب حاجب
و این معتر در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب قصیده پرداخته که این دو
بیت از آنست .

علی یظنون بی بغضه
فهلا سوی الکفر ظنوه بی
اذا لاسقتنی غدا کفنه (۱)
من الحوض و المغرب الاعذب
و از این قصیده دانسته میگردد که این معتر بعد از امیرالمؤمنین شهره بوده
و از این شهرت تنگین میخواستند دامن خود را پاک گردانند و قصیده در دیوان او
موجود است .

باری از ابیات رانته او اشعار است که در ذیل مذکور میگردد و آنها را
ترجمه نمودم تا خوانندگان میزان قدرت او را بر ابداع معانی بدست آرند .
سقى المطيرة ذات الظل والشجر
و دیر عبدون هطال من المطر
فطال ما نهنتی للصبح بها
فی غرة الفجر والعصفور لم یطر
اصوات رهبان دیر فی صلاتهم
سودالمدارح نمارین فی السجر
مزنین علی الاوساط قد جملوا
علی الرؤس اکایلا من الشعر
کم فیهم من ملیح الوجه مکتمل
بالسجر یطبق جفینیه علی حود
لاحظته بالهوی حتی استقاد لنا
طوعا و اسلفنی المیعاد بالظر
و جاتی فی قبص اللیل مستترا
یستعجل الخطوم من خوف من حذر
فقتم افرش خدی للطریق له
ذلا و اسجب اذیالی علی الاثر
و لاح ضوء هلال کاد یفضحنا
مثل القلامة قد قدت من الظفر

(۱) یعنی دشمن داشتن علیرا بمن گمان میبرند و چونست که جز کفر در من گمان
نبرند اگر چنین باشد فردای قیامت دست علی مرا از حوض و آبشخور گوارا
سیراب ننماید .

و کان مان ممالست اذکره (۱) فظن خیرا ولا تستل عن الخیر
 ابن خلکان گوید در زمان خلافت المقدر گروهی از سران سپاه و وجوه
 کتاب با وی همدست شدند و المقدر را از خلافت خلع کردند و این قضیه در روز
 شنبه بیستم ربیع الاول از سال دویست و نود و شش اتفاق افتاد و باین معتر بیعت
 کردند و اورا المرئضی بالله لقب دادند و بعضی گویند المنصف بالله و بعضی گویند
 الراضی بالله و بعضی گویند الغالب بالله و یکروز و یکشب بیودند تا آنگاه که
 یاران المقدر دسته بندی کردند و با اصحاب ابن معتر بجنگیدند و ایشانرا پراکنده
 کردند و المقدر را بر سریر خلافت بنشانیدند و ابن معتر در خانه ابوعبدالله بن الحسین
 ابن عبدالحسین معروف بابن الجصاص بازرگان گوهر فروش پنهان گردید و المقدر اورا
 بگرفت و مونس خادم بسپرد و مونس اورا بکشت و در میان گلیمی پیچید و بخانمان
 او برگردانید و بعضی گویند اورا نکشت بلکه ابن معتر بمرک خدائی از دنیا برفت
 لکن این سخن درست نیست و اورا در خرابه که برابر خانه او بود دفن کردند .
 نگارنده گوید ابن خلکان سخن را درباره بیعت کردن سران سپاه با ابن معتر

(۱) یعنی قریه مطبره که درختان سپاه افکن دارد و دیر بدون ازیاران سیراب باد
 چه روزگاره که در آن مکان برای شرب صبرج در هنگام سیده دم که هنوز گنجشکان
 بیروز نیامده بودند مرا بیدار کردند آهنگهای رهبانان دیر در نمازی که میکردند در
 حالی که جامه های سپاه در بر داشتند و هنگام سحر آواز بدعا بر میداشتند و زنان
 ها بر میان میستند و از مو تاجها بر سر میداشتند و چه بسیار بود در میان ایشان
 روی نمکین که با جادو سر مه کشیده و پلکهای چشمانرا بر مردمک سپاه فام بر هم
 میهاد من اورا از شیفتگی مبتگرستم تا با اختیار اورا در دام خود افکندم و با گوشه چشم
 مرا وعده وصل داد و در میان پیراهن شب به پنهانی نزد من آمد و از بیم رقیبان و ترس
 نگاهبانان قدمها بشتاب بر میداشت من برخاستم و گونه خودرا در سر راه او فرش
 نمودم از بس زبون او بودم و دامنه های خویشتن را بر اثر او میکشیدم و تابش هلال
 غارضش نزدیک بود مارا رسوا کند و کار بفضیحت بینجامد و هلال غارضش همچون
 ناخن بود که از سر انگشت آنرا بچینند و آنچه بایست بشود صورت وقوع یافت و
 کاری بود که من نتوانم آنرا ذکر کنم و در آن کار گمان خوب میدارم و اما از خیر
 آن نپرس .

بسی بکوتاهی آورده است و داستان آن مفضل تر است و از آنجا که تحریر آن بیرون از حوصله کتاب ما است من نیز بگفتار این خلکان بسنده کردم و گمانیکه بیشتر از آن مقدار را خواستارند بگفت تاریخ احاطت میکنم.

مصنفات و مؤلفات این معزز بدین شمار است. کتاب الزهر و الریاض و کتاب البدیع و کتاب مکاتبات الاخوان بالشعر و کتاب السرفات و کتاب اشعار الملوك و کتاب الاداب و کتاب الجوارح و الصيد و کتاب طبقات الشعراء و کتاب حلی الاخبار و کتاب الجامع فی الفنا و کتاب فیه ارجوزة فی ذم الصبوح. محمد بن علون بسام ویرا بدین دوبیت مرثیة گفت:

لله درك من ميت بمضیعة ناهك فی العلم والاداب والحسب

ما فیه لو و لا لولا فتنقصه (۱) و انما ادرکنه حرفة الاداب

این شجیه حنفی گوید این معزز بکروز خلافت کرد.

نکته - مطیرة - بر وزن سفینه قریه ایست در نواحی سرمن رای و عبدون فرزند مخلد و برادر صاعد بن مخلد وزیر است و آن دیر را بمیدون از اینجهت اضافت کرده اند که بسیار در آنجا میرفت و بعمارت کردن آن میپرداخت و آن دیر در جنب مطیرة افتاده است.

نظر اجمالی بعلم بدیع

از آن پس که علم بدیع در شمار علوم ادبیه درآمد دانشمندان بر بسط انواع آن هست بستند و کتابها در آن فن پرداختند و از جمله کتابهای پر فائدی که در آن فن پرداخته گردیده است کتاب انوار الربیع در انواع بدیعت که دانشمند گرانمایه سید علیخان آنرا تالیف کرده و بسیار کتاب جامع و سودمند است و نیز از بهترین کتبی که دانشمندان پارسی زبان در آن فن تالیف کرده اند کتاب حدائق السحر رشید و طوطاست و نیز کتاب مدارج البلاغه تألیف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاء و ریاض العارفين و بیاید دانست که بدیع علمی است که طرق تحسین کلام بدان شناخته گردد از آن پس که در مرتبه بلاغت و فصاحت تمام باشد و مبادی آن تتبع کردن خطب و رسائل و اشعار

(۱) یعنی خدا خیر دهد آنمرده زبون و بیمقدار را که در علم و آداب و حسب نهایت کسی بوده که آنرا بجوئی در او لو و لولا نبود که از مرتبه او بکاهد و بس بگفت حرفت ادب ویرا در یافته بود.

را تقه است و ارباب این فن تحسین کلام را بدو بخش کرده اند تحسین لفظ و تحسین معنی اما محسنات لفظیه که بس الفاظ بآنها نیکو گردد از قبیل جناس و جمع و موازنه و لزوم و مالایزم و ردالمجز علی الصدر و اما محسنات معنویه که معنی بآنها محسن گردد از قبیل مطابقه و مشاکله و توریه و حسن تعلیل و تجاهل عارف .

و بیاید دانست که ادیبان سخور در فن بدیع قصائد بدیعیه نظم کرده و انواع محسنات را در آنها ذکر نموده اند و سرایندگان قصاید بدیعیه تا آنجا که من اطلاع دارم بدین تفصیل است اول بدیعیه صفی الدین حلی دوم بدیعیه عزالدین موصلی سوم بدیعیه تقی الدین معروف بابن الحججه حموی چهارم بدیعیه سید علیخان شیرازی پنجم بدیعیه اسماعیل بن مقری ششم بدیعیه جلال الدین سیوطی هفتم بدیعیه وجه الدین علوی یعنی هشتم بدیعیه عبدالقاسم طبری دهم بدیعیه سید غلامعلی هندی و بیاید دانست که انواع محسنات بدیعیه در آنچه که استنباط کرده اند منحصر نیست و ممکن است فزونتر از آنها بر اثر تتبع خطب و اشعار استخراج کرد و بر شمار انواع آن بیفزود و اگر بیم اطالت نمیرفت بیشتر ازین مقدار در پیرامون این فن و نتایج حاصله از آن و کسانی که پس از مبتکر چیزی چند بر آن افزوده اند و طریق استنباط آن بگفتگو می برداختم .

هفته‌گر فن لغت

بیاید دانست که برای وضع لغت در هیچیک از لغات عالم مبتکری بخصوص نمیتوان اندیشید مگر آن لغات محدودی که حاجت وضع آنها ایجاب کند . تازه پیدا شود مانند لغتهائی که در مخترعات و مصنوعات نو یافته احداث کنند و بکار برند و البته در معنی جدید وضع ویژه دارد و واضح آن یکتن و یا چندتن باشند لکن اینگونه لغتها بسیار اندک باشند و واضح آنها را نتوان در شمار لغوین بحساب آورد و اما آنرا که گفتیم هیچ لغتی را مبتکر خاص نباشد دلیلش اینست که بخشی از لغتها طبیعی است باین معنی که طبیعت انسان گویا آنها را بوجود آورده است و این معنی در اختلاف لغات و طرز تکلم بویژه در اختلاف فاحشی که در طرز تکلم اهل یکرانست بخوبی مشهود میگردد و بخشی از لغتها بتدریج بر حسب نیازمندیها که در پیش میآمده است پدید گردیده است و هر چند نتوان گفتن که هیچ لغتی بدون واضع نباشد لکن آیا واضع کیست درست نمیتوان آنرا بدست آورد مثل اینکه میگویند نخستین کسی که بزبان عربی تکلم کرد یعرب بن قحطان است که در پنجمین سلسله فرزندان سام

بن نوح واقعه‌شده است لیکن بر فرض که وی بزبان عربی سخن گفته است نمیتوان باور کرد که واضح لغت عرب بوده است و ممکن است که بطریقی خاص سخن گفته باشد که سپس آن طرز را در لغت متداول میان عرب وارد کرده باشند .

باری از این سخن در گذریم چه کناسی جداگانه در آن باره باید نوشتن و اکنون باید دانست که نخستین کسی که فن لغت را ابتکار کرد و آنرا بصورت تألیف در آورد کیست ؟

زهري مؤلف تهذیب اللغه گوید میان دانشمندان خلافت نیست در اینکه کتاب العین را ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد تأسیس کرد و این المظفر از آن پس که خلیل آن کتاب را بر او تلقین کرد آنرا تکمیل نمود و بر خلیل در تأسیسی که کرد و رسمی که نهاد هیچکس پیش نگرفت لیکن مؤلف زیادة الصحائف گوید نخستین کسی که در اسلام لغت را تدوین کرد ابو عبیده معمر بن مثنی بصری است .

نگارنده گوید چون عصر خلیل بن احمد بر ابو عبیده متقدم است زیرا خلیل در سال ۱۷۵ از دنیا بر رفت و ابو عبیده در سال ۲۱۰ بیاست مبعثر را خلیل دانست اما چون بعضی را گمان آست که این المظفر کتاب العین را تألیف کرد لازم است در پیرامون آن قدری قلم فرسائی کرد .

قدیمترین کتبی که در این باره در دست است **فهرست ابن الندیمست** وی در آن کتاب گوید از کتب مصنفه خلیل بن احمد کتاب العین است و من بخط ابوالفتح نحوی صاحب بنی الفرات که بسیار راستگو و کجگو بود خواندم که ابوبکر بن درید گفت سال چهل و هشت کتاب العین را که يك تن از وراقان خراسان با خود آورده بود در بصره بدیدم و در چهل و هشت جزو بود و آنرا به پنجاه دینار بفروخت و شنیده شد که این کتاب در خزائن طاهریه بود تا آنگاه که این وراق آنرا با خود آورد و بعضی گویند خلیل بن احمد کتاب العین را پرداخت و بجمع رفت و آنرا در خراسان برجای نهاد و از خزائن طاهریه آنرا بخرق بردند و هیچکس از خلیل این کتاب را روایت نکرد و از اخبار بهیچوجه روایت نشده که یقین و قطع آنرا پرداخته باشد و بعضی گویند لبت که از فرزندان نصر بن سيار است اندک زمانی با خلیل مصاحبت کرد و خلیل آن کتاب را برای او پرداخت و مرگ ویرا مهلت نداده آنرا بپایان رساند و لبت آنرا بپایان رسانید و حروف آن بروشی است که از حلق و لهات خارج میگردد بدین ترتیب اول عین هاها خاغین قاف کاف جیم شین صاد ضاد سین را طا

دال تا ظا ذال تا ز لام نون فا میم واو الف یا

حکایت دیگر از کتاب العین

ابو محمد بن درستویه کتاب العین را خود گوید که باین اسناد شنیده است

ابوالحسن علی بن مهدی کسروی گفت خبر داد مرا محمد بن منصور معروف به الزاج المحدث و او گفت که لیث بن مظفر بن نصر بن سیار گفت با خلیل بن احمد میرفتم روزی مرا گفت اگر کسی آهنگ کند و حروف الف و با و تا و ثا را بر روشی که من مینمایم تألیف نماید جمیع کلام عرب را فراگیرد و ریشه اصلی آماده کرد که هیچ چیز از آن بیرون نمی افتاد من گفتم اینکار چگونه باشد گفت بروش دوحرفی و سه حرفی و چهار حرفی و پنج حرفی باید تألیف کردن و از عرب بیشتر از آن مقدار کلامی دانسته و معروف نیست

لیث گوید من همی استفهام میکردم و خلیل وصف میکرد و بر آنچه که او وصف میکرد وقوف نمیبافتم و چند روز در آن معنی رفت و آمد میکردم تا آنگاه که رنجور گشت و من بحج رفتم و همی در ترس و بیم بودم و میترسیدم در آن مرض بمیرد و آنرا که شرح میداد از میان برود تا از حج برگشتم و بخدمتش رسیدم و دیدم تمامت حروف را بر همان روشی که در صدر کتاب است تألیف نموده است و همی آنرا که در خاطر میداشت بمن املا مینمود و در مورد مشکوک مرا گفت از آن میپرس و صحیح آنرا بنویس تا آنگاه که کتاب را پرداختم **علی بن مهدی** گفت نسخه کتاب العین را از محمد بن منصور بگرفتم و محمد بن منصور بن اللیث بن المظفر آنرا اقتساح کرده بود و لیث از طبقه فقها و زهاد بود و مأمون منصب قضا او را داد و پذیرفت و ابوالهندام کلاب بن حمزه عقیلی از او روایت کرده است . محمد بن اسحق گوید و نسخه که نزد دعلج است همان نسخه ابن العلاء حجتانی است و این درستویه گفت ابن العلاء یکی از کسانیست که آن کتاب را شنیده است و جمعی از دانشمندان بر کتاب العین خلیل استدراک نوشتند از جهت خطائی که کرده و تصحیفی که در آن راه یافته و چیزی را که مهمل نام برده در صورتی که مستعمل است و چیزی که مستعمل ذکر کرده و مهملس و از جمله ایشان ابوطالب مفضل بن سلمه است و دیگر عبدالله بن محمد حکمرانی و سه دیگر ابوبکر بن درید و چهارم و پنجم (جهضمی و سدوسی) است و جمعی دیگر از دانشمندان بسیاری خلیل بر خاستند و بعضی بعض دیگر را بخطا منسوب کردند و ما در جایش وقتی از آن گروه سخن گوئیم و آنرا استقصا نمائیم اتمی .